



حقیقتی مبتنی بر علم و عقل یا تعبیری بر ساخته ذهن و ژورنالیسم

شاید مهم‌ترین نکته و پاشنه آشیل بحث روشنفکری دینی این نکته باشد که گاهی دین را با موازین غیردینی نقد می‌کنند و بی‌تردید نام این را دیگر نمی‌شود دینی گذاشت و همین موضوع پاشنه آشیل تعبیر غلط «روشنفکری دینی» است.

درنگی بر مقوله روشنفکری دینی با نگاهی به اندیشه‌های استاد داوری اردکانی؛

حقیقتی مبتنی بر علم و عقل یا تعبیری بر ساخته ذهن و ژورنالیسم

خبرگزاری رسا - شاید مهم‌ترین نکته و پاشنه آشیل بحث روشنفکری دینی این نکته باشد که گاهی دین را با موازین غیردینی نقد می‌کنند و بی‌تردید نام این را دیگر نمی‌شود دینی گذاشت و همین موضوع پاشنه آشیل تعبیر غلط «روشنفکری دینی» است.

شاید مهم‌ترین نکته و پاشنه آشیل بحث روشنفکری دینی این نکته باشد که گاهی دین را با موازین غیردینی نقد می‌کنند و بی‌تردید نام این را دیگر نمی‌شود دینی گذاشت و همین موضوع پاشنه آشیل تعبیر غلط «روشنفکری دینی» است. روشنفکری؛ تعبیری که در طول تاریخ معاصر و پیش از آن، همواره مشحون از تناقض‌ها و تضادها و ابهام و ابهام‌های فراوان بوده است. روشنفکری چیست و روشنفکر کیست؟ وقتی تاریخ علم و تفکر را مرور می‌کنیم و به تعاریف و تفاسیل مختلفی که در این حوزه عرضه شده است سرک می‌کشیم، با مجموعه‌ای متنوع از مباحث روبرو می‌شویم که سعی کرده‌اند گره از تعریف ماهیت و ذات روشنفکری بکشایند.

از سنت تفکر و تعقل تا عرف و عادت فرهیختگی

برخی به سنت تفکر و تعقل توجه کرده‌اند و گروهی به عرف رفتار فرهیختگان؛ عده‌ای به توصیف روحیات و خلیات فکری و عملی معطوف شده‌اند و گروهی هم تلاش کرده‌اند همه این‌ها را درهم نموده و مجموعه‌ای از هر آنچه به عقل و منش عقلا در تراز از تعامل اجتماعی در ساحت‌های فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و... مربوط می‌شود، به عنوان ماهیت روشنفکری عرضه کنند. اما در این میان تعبیر «روشنفکری دینی» شاید چالش برانگیزترین نوع مصاف‌های فکری در بوته روشنفکری باشد. تعبیری که در کشور ما و در سنت مباحث فکری این حوزه، از قدمتی قابل توجه و اهمیتی مضاعف برخوردار بوده است. هر چند نوع خاصی از مباحث شبه سیاسی در این حوزه، مربوط به سه دهه اخیر می‌شود، اما اصل بحث روشنفکری دینی قدمتی بیش از این دارد.

تولد بیمار یک مسئله در جامعه ایرانی

روشنفکری در جامعه ایرانی به فرموده رهبر فرزانه و حکیم انقلاب «بیمار متولد شد» و شاید این تعبیر، به نوعی گویاترین و جدی‌ترین و البته دقیق‌ترین تعبیر باشد. وقتی سنت رویکردهای فکری و عملی گروهی از روشنفکران در قرن نوزده با تمایلاتی نه اصلاً علم‌آورانه، بلکه بیشتر مرعوبانه و شیفته‌وار به ساحت‌هایی از رفتار و کردار غربی و نوع نگرش اومانیستی‌اش به هستی، در گروهی از نویسندگان و اهالی اندیشه در ایران، میوه‌ای نه چندان شیرین و سالم به نام روشنفکری را تحویل جامعه نخبگانی داد، بایستی به انتظار جوانه زدن میوه‌های کال‌تر از این هم در دوره‌های بعدی و رسیدن سیر تطور این جریان به رهیافت‌هایی که امروزه از آن شاهدیم می‌نشستیم؛ رهیافت‌هایی که از بیراهه پوچ انگاری تا دین ستیزی و هدم و وهن ارزش‌های ملی و دینی را شامل می‌شود.

اما به راستی روشنفکر کیست و روشنفکری چه؟

«روشنفکر کسی است که فارغ از تعبد و تعصب و به دور از فرمانبری، اغلب نوعی کار فکری می‌کند و نه کار بدنی و حاصل کارش را که در اختیار جماعت می‌گذارد، کمتر به قصد جلب نفع مادی می‌گذارد.» این تعریف جلال آل احمد است از روشنفکری. تعریفی صریح و صادقانه مبتنی بر کارکردها و البته بر محور جسم و جان.

چند مولفه و شاخصه اصلی در این تعریف هست که کار را راحت می‌کند؛ دوری از تعبد و تعصب، کار فکری و نه بدنی و البته توجه به بعد معنوی و معرفتی، نه تکسب و تعیش مادی از این مسیر. تعریف بدی نیست، اما کامل هم نیست. نقصانی که شاید به تعریف و تنقیح همین شاخصه‌ها برمی‌گردد و مثلاً در نداشتن تعصب، التزام به حقایق را یادآور نمی‌شود و یا از رویکردهای اجتماعی روشنفکران در حیطه‌های گوناگون، بی‌اعتنا می‌گذرد.

و یا حتی مهم‌تر این‌که، در این تعریف، توجه جامع و مانعی به آنچه «آلودگی‌های تاریخ روشنفکری» می‌دانیم و می‌نامیم، توجهی نشده است و مرز میان روشنفکری اصیل و ناب با شبه روشنفکری آلوده، به درستی تبیین نگردیده و مسکوت مانده است.

تعاریف در این باب، بسیارند و همان‌طور که گفتیم، در طول تاریخ روشنفکری قدیم و جدید، انگاره‌ها و حد و رسم‌های تام و ناقصی در باب تبیین و تعریف روشنفکری عرضه شده است؛ اما با جمع بندی تعریف‌های متعارض ارائه شده در رابطه با روشنفکری، نمی‌توان گزاره یا گزاره‌هایی جامع و مانع را برای تعریف مفهوم روشنفکری ارائه داد.

یا روشنفکر ایرانی معادل همان «انتلکت» فرنگی است؟

در عین حال می‌توان گفت که روشنفکری یا همان Intellectualism به معنی «مکتب تفکیک دو امر از همدیگر است. به‌همین دلیل است که روشنفکری، به عنوان روح ممیز و انتقادی شناخته می‌شود.» و نیز «از روشنفکری، به فلسفه اصالت هوش و قریحه یاد می‌گردد.» اصل این مکتب فلسفی بر آن است که «علم ناشی از عقل است یا ساده‌تر اینکه علم را فقط به‌وسیله قریحه یا هوش می‌توان به‌دست آورد.» اما در تعریف و تفسیر و بلکه تأویل واژه روشنفکری باید گفت «روشنفکران، کسانی هستند که اهل قضاوت عقلی و سنجش‌گرانه در امور هستند. به‌طور خلاصه، روشنفکری غربی، مکتبی است بر اساس سه اصل روش علمی (بیکن و دکارت)، رفاه و خوشبختی (مور) و فایده انگاری (بنتام).»

و در نهایت اینک با تلفیق و تدقیق در مؤلفه‌های جاری در مجموعه تعاریف روشنفکری، شاید بتوان گفت «روشنفکر از طبقه تحصیل کردگانی در جامعه است که با دغدغه‌های انسانی، اجتماعی، ارزشی، فرهنگی و سیاسی اقدام به موضع‌گیری در مباحث و مسائل حساس و مهم جامعه خویش و جامعه جهانی می‌کنند. روشنفکر نسبت به مسائل جامعه خودی و جامعه جهانی و نیز نسبت به آرمان‌ها و بایسته‌ها، احساس مسئولیت و تعهد می‌کند.»

پلی بی‌پایه و پی، از روشنفکری به دین!

از این مقدمه که بگذریم، می‌رسیم به مبحث اصلی این نوشتار و دغدغه جدی این مجال که نه روشنفکری، بلکه روشنفکری دینی است؛ آن هم مبتنی بر نظریات و بیانات استاد ارجمند و پیر دیر فلسفه و کلام فلسفی در ایران معاصر، جناب دکتر رضا داوری اردکانی. ایشان با توجه دادن به همان نکته که در موضوع تعریف و تبیین روشنفکری در جملات فوق اشاره شد، یادآور می‌شود: «من با لفظ روشنفکری دینی مشکل ندارم و معتقدم که صاحب‌نظران و متفکران حق دارند که اصطلاح بسازند. آن‌ها با زبان، انس و رفاقتی دارند که حتی می‌توانند اصطلاحات را به معنای تازه به کار برند؛ اما در جایی که تفکر ضعیف است، زبان و اصطلاح‌سازی هم دچار پریشانی و آشفتگی می‌شود. روشن‌فکری، روشنی فکر نیست؛ بلکه معنی اصطلاحی خاص دارد.

اما وقتی این تعبیر در زبان ما به کار می‌رود، شاید به ذهن‌ها متبادر شود که روشن‌فکر در مقابل تاریک‌اندیش است و آن را مدح تلقی کنند؛ ولی فکر، روشن و تاریک ندارد. پیداست که بعضی افکار پیچیده‌تر است و بعضی دیگر چندان پیچیده نیست. نمی‌دانم فکر روشن که دکارت طالبش بود و تا حدی هم حق داشت و نتایجش هم حاصل شده است، چگونه وصف می‌شود؟ ولی می‌دانم که دکارت مطالب بسیار مبهم نیز در آثارش دارد. ما وقتی اصطلاح روشن‌فکر را به کار می‌بریم، باید از معانی فکر و روشنی، نظر برداریم؛ زیرا اگر به معنای اجزای این اصطلاح توجه کنیم، روشن‌فکری دیگر به دنیای تجدد متعلق نخواهد بود.»

فقدان‌های سیر تطور مقوله روشنفکر در فرنگ و ایران

ایشان در بیان اصل موضوع در خلأ تبیین درست مناظ روشنفکری و هرج و مرجی که در اطلاق این تعبیر به دانشمندان و اهل فکر بوده است و سیر تطوری که در جهان و ایران در این خصوص وجود داشته است، به این نکته درست اشاره می‌کند که روشن‌فکری یک وضع فکری-سیاسی است که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا به وجود آمده و از آنجا به جاهای دیگر رفته است. هیچ‌کس بوذرجمهر حکیم را به صفت روشن‌فکری نستوده است، به شیخ مفید و بیرونی و غزالی و بیهقی نیز صفت روشن‌فکر داده نشده است. روشن‌فکری در اروپا عمری در حدود 100 ساله دارد و در کشور ما نیز عمر آن قریب به 80 سال است. در تاریخ اروپا، قرن هیجدهم به دوره منورالفکری معروف است. در پایان قرن نوزدهم، روشنفکری جای منورالفکری را می‌گیرد.

روشن‌فکر در جامعه ما ترجمه لفظ «انتلکتوئل» است یا حقیقت معنای آن؟

روشن‌فکر در زبان ما، ترجمه لفظ انتلکتوئل است. این عنوان را امیل زولا و بعضی دیگر از نویسندگان فرانسه هنگامی که از یک افسر متهم به جاسوسی دفاع می‌کردند، به خود می‌دادند. «توجه کنیم که اولین مصداق روشن‌فکری، دفاع از متهمی بود که می‌گفتند مظلوم است.»

و در ادامه، به کارکردهای فراذهنی و اجتماعی روشنفکری نقبی می‌زد و یادآور می‌شود که روشن‌فکری، موضع گرفتن جمعی از صاحبان قلم و نظر در مقابل عمل حکومت بوده است و به همین جهت گفته‌اند روشن‌فکری نظارت بر عمل حکومت و به قولی سخنگوی مظلوم بودن و گفتن کلمه حق به حکومت است.

اگر فیلسوف و کلامی روشنفکر نیست، پس کیست؟

«ما معمولاً فیلسوفان را روشن‌فکر نمی‌خوانیم؛ ما نمی‌گوییم کانت روشن‌فکر بود، ملاصدرا را هم روشن‌فکر نمی‌نامیم، افلاطون و سقراط و دکارت هم روشن‌فکر نبودند، حتی نویسندگان سابق بر امیل زولا در فرانسه را هم روشن‌فکر نمی‌گوییم. هیچ‌کس به آن‌ها روشن‌فکر نگفته است نه اینکه در گذشته کسی از مظلوم دفاع نمی‌کرده و به حکومت هم تذکر نمی‌داده‌اند؛ در آیین ما گفتن کلمه حق در برابر سلطان جائز یک فضیلت است و مولای متقیان دانایان را موظف دانسته است که حق مظلوم را از ظالم بگیرند و خود نیز حکومت را برای ایفای این عهد پذیرفته است.»

هنوز اما مرز میان روشن‌فکری و صاحب فکر بودن، متفکر بودن، اهل اندیشه و نظر بودن و حتی دانشمند بودن در عرصه‌های مختلف علمی، در بسیاری از افواه و گاه حتی در میان اهل علم حتی خود روشنفکران معلوم نیست. آیا روشنفکری همان اهل اندیشه بودن یا

نظریه داشتن در عرصه‌ای از علم و تعقل است؟

آیا روشنفکری همان نویسنده‌گی در عرصه اندیشه است؟

آیا روشنفکری همان نویسنده‌گی در عرصه اندیشه است؟ آیا بزرگانی مانند ملاصدرا، فارابی و... روشنفکر نبوده‌اند؛ با اینکه در بسیاری از عرصه‌های اصلی فکر و اندیشه، اهل نظر و قلم بوده‌اند؟ از نظر استاد داوری اردکانی، هر کسی که قلم می‌زند، روشن‌فکر نیست. روشن‌فکر با صاحب فکر نباید اشتباه گرفته شود. بسیاری از صاحبان فکر هستند که به آن‌ها روشن‌فکر نمی‌گویند.

در آغاز آشنایی ما با تجدد اروپایی، نویسندگان ما تعبیر منورالفکری را به کار بردند. «میرزا آقاخان نوری»، «ملکم‌خان» و «آخوندزاده» منورالفکر بودند. عمر رسمی منورالفکری در ایران، چندان طولانی نبوده است. از اوایل این قرن هجری شمسی که در آن به سر می‌بریم، منورالفکری به تدریج دچار عوارض پیری شده است. شاید کسانی بگویند که منورالفکری تعدیل شده و روشن‌فکری به جای آن نشسته است.

منورالفکری و روشن‌فکری از لحاظ لفظی و معنوی با هم مناسبت دارند؛ یعنی روشن‌فکری به جای منورالفکری آمده است؛ اما منورالفکری ترجمه Aufklarung و روشن‌فکری ترجمه Intellectual بود. منورالفکر و روشن‌فکر در ظاهر و از جهت لفظ با هم فرقی ندارند؛ یعنی یک جزء عربی را برداشتند و یک لفظ فارسی را به جای آن گذاشتند. البته تعبیر و اصطلاح منورالفکری ترجمه درستی بوده است.

امیل زولا، وقتی از سروان دریفوس دفاع کرد و برای اولین بار خود و دوستانش را انتلکتوئل خواند، منظورش این نبود که ما دارای فکر روئینیم. اینکه یک افسر یهودی را در پایان قرن نوزدهم به جرم جاسوسی متهم کردند و عده‌ای از نویسندگان فرانسه به سردمداری «امیل زولا» (نویسنده ناتورالیست فرانسه) به دفاع از افسر متهم پرداختند، ربطی به فکر روشن و تاریک نداشت.

با این اشاره، می‌رسیم به تعبیر روشنفکری دینی؛ وقتی به مفهوم روشن‌فکر دینی فکر می‌کنیم، به نظر می‌آید که مفهوم روشن‌فکری نیاز به قید و صفت ندارد. افلاطون می‌گفت الفاظ مُؤَهَّد؛ یعنی الفاظ انسان را فریب می‌دهند. تعبیر انتلکتوئل دینی هم فریب‌دهنده است؛ زیرا انتلکتوئل به معنی عقلی، عاقل، باشعور و هوشیار است و البته عاقل بودن و دین‌داری، با هم می‌سازند؛ اما اینجا بحث عقل و عاقلی به معنای متداول آن در نظر نیست. مع هذا، شاید لفظ انتلکتوئل از روشن‌فکر، کمتر فریب‌دهنده باشد.

تاریخ می‌گوید که روشن‌فکری که جانشین منورالفکری شده، بعد از مارکس به وجود آمده است و برای اصلاح جهت و مسیر مدرنیته بوده است. از وجهه نظر منورالفکری، جهان آینده، جهان صلح و سلم و سلامت و رفاه و آسایش بود. مارکس کشف کرد که جامعه بورژوازی و نظم سرمایه‌داری، نه فقط جامعه صلح و سلامت نیست، بلکه نظم ظلم است و نفی آن در درونش نهفته است و با خودآگاهی پرولتاریا ویران می‌شود. سرمایه‌داری گور خودش را می‌کند. تعبیر مارکس، تعبیر اتوپیایی نبود؛ او اتوپیا نوشت، کتاب اقتصاد نوشت، البته در تحلیل اقتصادی، اجتماعی او نتیجه‌ای مضمّر بود که مارکس آن را از پیش در نظر آورده بود. این‌طور نبود که نتیجه‌ای صرفاً علمی داشته باشد و همه در مورد آن اتفاق نظر پیدا کنند.

روشنفکری؛ خیالی زاینده پیش فرض‌ها یا حقیقتی ورای لفاظی‌ها؟

اگر این‌طور بود که جامعه‌شناسان و اقتصاددانان می‌بایست همگی با مارکس موافقت می‌کردند و نظر او را می‌پذیرفتند، مارکس پیش‌فرضی داشت و با پژوهش و تحقیق به جست‌وجوی شواهدی برای تأیید آن پرداخت. روشن‌فکری با طرح مارکس به وجود آمد و در حقیقت از مظاهر بحران مدرنیته بود و از ابتدا به جناح چپ تعلق داشت. کسانی وقتی می‌شنوند و می‌خوانند که ماکس وبر مدرنیته را عقلانیت دانسته است، ممکن است گمان کنند که مدرنیته حکومت عقل است و هیچ ناروایی و نارسایی در آن نیست؛ غافل از اینکه کمونیسم و استالینیسم و نازیسم و هیتلریسم و فاشیسم، از عوارض و آثار مدرنیته‌اند و این‌ها می‌پندارند که اگر این‌ها دفع شوند، مدرنیته به کمال خودش می‌رسد و بشر به صلاح و آرامش و رفاه نایل می‌شود.

روشنفکری از عوارض مدرنیته است؟

تا اینکه بحث به نقطه مهم و درخوری می‌رسد و ریشه بسیاری از این ابهام و ابهام‌ها در مقوله روشنفکری و اضافات و ملحقات و توصیفاتش معلوم می‌گردد. «این‌ها از عوارض مدرنیته است؛ چنان‌که مارکس و مارکسیسم هم از عوارض مدرنیته بودند.»

استاد اردکانی معتقد است مارکسیسم برای نجات مدرنیته و مقابله با عوارض آن پدید آمده بود. اگر کسانی از خیانت روشن‌فکران گفتند و روشن‌فکری را متهم کردند که به مدرنیته آسیب رسانده است و همچنان با مدرنیته مخالفت می‌کنند، شاید همچنان بی‌حق نبودند؛ زیرا روشن‌فکری راه‌گشای نقد مدرنیته بود یا راه‌گشای نقد مدرنیته شد. با توجه به آنچه گفته شد، هنوز ما نمی‌دانیم مصداق روشن‌فکر کیست، روشن‌فکری و به‌خصوص روشن‌فکری دینی هم مفهوم مبهمی است و مثلاً مثل مفهوم کتاب نیست که مصداقش معلوم باشد.

اما مشکل روشن‌فکری دینی در ابهام آن نیست؛ روشن‌فکری دینی امر غریبی است که ماهیت ندارد. هر چند که روشن‌فکر دینی به خدا تشبّه می‌کند؛ یعنی آن هم مثل خدا که ماهیت ندارد و صرف وجود است، فقط وجود دارد. روشن‌فکری دینی در مفهومش چیزی است مثل مثلث هشت ضلعی یا آب‌غوره فلزی! این مفهوم اگر در جهان مصداق ندارد، در کشور ما مصداق دارد و ما ممکن است به بعضی غیر ایرانیان، چنین صفتی بدهیم. در دنیا حتی در آمریکای لاتین هم که یک نهضت دینی، سیاسی به وجود آمده است، نشیده‌ایم که به صاحبان آن فکر و نهضت، صفت روشن‌فکر داده باشند.

پس در این تردید نمی‌کنیم که در کشور ما روشن‌فکر دینی وجود دارد و کسانی هستند که به این صفت شناخته می‌شوند. گاهی هم به آن‌ها نواندیشان دینی می‌گویند؛ البته معنی نواندیشی دینی به‌درستی معلوم نیست؛ اما به هر حال روشن‌فکری دینی غیر از نواندیشی دینی است. شاید روشن‌فکری دینی در آغاز رنسانس نواندیشی بوده است؛ اما اکنون دیگر تکرار حرف‌های قرون شانزدهم و هفدهم اروپا را نباید نواندیشی دانست.

روشنفکری پیچیده در لفافه سنت اروپایی این مقوله

اینجاست که پای یک سنت اروپایی به بحث و ریشه‌های تاریخی این مقوله روشنفکری یا نواندیشی دینی باز می‌شود که پروتستانیسم

است. پروتستانسزم، نواندیشی دینی بود. بنیان‌گذاران رفرورم، کلیسا و کلیسائیان را نقد کردند؛ فی‌المثل «بوکاپیو»، نویسنده ایتالیایی کتابی نوشت به اسم «دکامرون» و در آن به شدت کلیسا و کلیسائیان را متهم کرد. در کتاب‌هایی هم که در سیاست نوشته شد، کمتر جایی برای دین در نظر گرفته شده بود. این نقدها را کسی روشن‌فکری دینی نخواند و آن‌گاه اشاره به یکی از معروف‌ترین چهره‌های رفرم مذهبی رد کلیسای قرون وسطایی که شاید تمرکزی به جا و درخور برای یافتن ما به ازایی تاریخی بر الگوی روشن‌فکری دینی در میان معاصرین و به خصوص در جامعه ایرانی باشد؛ «شاید کاری که لوثر کرد و بعد دیگرانی که در پی او آمدند آن را ادامه دادند، صورتی از نواندیشی دینی یا یک نوع تفسیر جدید مسیحیت بود. تفسیر جدید در دوران مسیحیت و مأخوذ از منابع آن. در آن زمان هنوز مدرنیته به وجود نیامده بود. وقتی مسیحیت کاتولیک را نقد کردند و تفسیر تازه پیش آوردند و عهد جدید را به زبان آلمانی ترجمه کردند، از درون مسیحیت و با ملاک‌های مسیحیت، مذهب پروتستان به وجود آمد.»

گاهی دین را با موازین غیردینی نقد می‌کنند؛ نام این دیگر نمی‌شود «دینی»!

و بالاخره مهم‌ترین نکته پاشنه آشیل بحث روشن‌فکری دینی؛ شاید بتوان گفت همه این مقدمات، زمینه سازی بود برای گفتن این جمله خطیر و حساس و سرنوشت ساز: «اما گاهی که دین را با موازین غیردینی نقد می‌کنند، نام این را دیگر نمی‌شود دینی گذاشت.» کار لوثر یک کار دینی است؛ اما اگر شما با مفاهیم مدرنیته دین را نقد کردید، اسم آن را نواندیشی دینی نباید گذاشت. هر کس هر چه می‌خواهد بکند؛ اما اگر دین را تفسیر به رأی کرد، هر چه بشود، متفکر دینی و نواندیش دینی نیست؛ حتی اگر متفکر باشد، متفکر غیردینی است؛ منتها دارد دین را مثلاً متجدد می‌کند.

استاد داوری اردکانی با نقبی به فضای کنونی بحث روشن‌فکری دینی، پرده از پندار جماعت نواندیش می‌اندازد و حقیقت این رهیافت‌ها و رویکردها و سیر تطور تاریخ این معاصرین را با انصاف و دقت بیان می‌دارد: «ما تعدادی شرق‌شناس، اسلام‌شناس را می‌شناسیم که اطلاعات بسیار خوبی راجع به اسلام دارند. آن‌ها اسلام را احیاناً با مبانی خودشان تفسیر کرده‌اند. آیا به این‌ها نام روشن‌فکر دینی می‌توان داد؟ این‌ها اگر به مقام بلندی در تحقیق برسند، شاید بشود گفت متفکر دینی هستند؛ اما نواندیش دینی نیستند؛ زیرا نوسازی دین با مواد بیرون از دین نوسازی دینی نیست و با آن، دین چیز دیگری می‌شود؛ یعنی تبدل پیدا می‌کند. اگر تبدل چیزی به چیزی را نو شدن می‌گویید، مسامحه است و مضایقه‌ای نیست.

در دوران سی‌چهار سال اخیر، در کشور ما جریانی پیدا شد که ریشه در اندیشه قرن هیجده اروپا داشت. در تمام طول تاریخ جدید، کلیسا و مسیحیت نقد شده است و کوشیده‌اند که مسیحیت از دایره حکومت و قدرت کنار گذاشته شود و سکولاریزاسیون به نهایت برسد. کسی هم بحث از سکولاریزاسیون نمی‌کرد و این امر طبیعی و عادی صورت می‌گرفت. مدرنیته در ذات خود سکولاریزه است، جامعه سکولاریزه، دین، مسجد، کلیسا، روحانی، آداب و رسوم و عبادات دارد؛ اما این‌ها امور فرعی و عرضی است. مگر در غرب، در اروپا، در آمریکا، در آفریقا و در آسیا مراسم دینی انجام نمی‌شود؟ مگر دین وجود ندارد؟ دین هست، اما در قواعد حکومت، در قانون و در انتظارات دخالتی نمی‌کند و ندارد و اکنون می‌بینیم که یک بیداری دینی در دنیا پیدا شده است و رجوع به تفکر دینی و به حقیقت دین می‌شود.»

مدرنیته را بد و شر مطلق نمی‌توان دانست و ضد مدرن نباید بود؛ اما...

آیا برای کسانی که به نام روشن‌فکری دینی از مدرنیته دفاع می‌کنند، می‌توان سمت و صفت دینی قائل شد؟ مدرنیته را بد و شر نمی‌توان دانست و ضد مدرن نباید بود؛ اما اگر کسی بیاید و بگوید که من روشن‌فکر دینی هستم و به نام دین نه با خشونت بلکه از روی مهر و معرفت و صفا، در مقابل ظلم قدرت‌های جهانی بایستد، آیا نام این وضع را روشن‌فکری دینی می‌توان گذاشت؟ البته اگر کسی می‌گوید که من به نام دین از مدرنیته دفاع می‌کنم، آزاد است این کار را بکند؛ اما اگر دعوی روشن‌فکری دینی داشته باشد، این دعوی جای بحث دارد و باید پاسخ بدهد که چگونه به نام دین از قواعد و اصول و رسوم مدرنیته دفاع می‌کند. وقتی دین را چنان تفسیر می‌کنند تا با مدرنیته سازگاری داشته باشد، معلوم نیست که این مقصود حاصل شود.

و بالاخره اینکه روشن‌فکری دینی در کشور ما نفوذ کرده است، جهات خاص تاریخی و فرهنگی دارد و یکی از جهاتش این است که مدرنیته قوی است و بنیان قوی دارد و نه فقط مواد اولیه و نیروی کار ارزان جهان را در تصرف می‌آورد؛ بلکه اذهان را مسخر می‌کند. دشواری ما در درک جهان کنونی و شیفتگی نسبت به ظاهری‌ترین وجوه و آثار آن ناشی از کندی فهم و کوتاهی ادراک نیست؛ بلکه قدرت غرب حجاب عقل و ادراک می‌شود و کسان می‌پندارند که دستگیر و راهنمایان است و چون راه غرب تا آنجا که به چشم می‌بیند، راه بی‌رقیب می‌نماید. این پندار را بی‌چون‌وچرا می‌پذیرند.

شاید آنچه به عنوان برداشت نهایی از منویات و نظریات استاد اردکانی در باب روشن‌فکری دینی بتوان به دست داد، همان ترکیب بندی نامتجانس میان عناصر روشن‌فکری و ماهیت دینی مسئله است. فقدان ربط و نسبتی درست و دقیقی میان امر روشن‌فکری و تجدد و مدرنیته و لوازم و تبعاتش با حقیقت امر دین.

و لامحاله باید گفت آنچه در این، این همانی توأمان «روشن‌فکر»ی و «دین»ی بودن به دست می‌آید، معجونی نامتجانس است که حتی حدود و ثغور آن هم در طی سال‌های گذشته و در بیان مدعیان این حوزه، طرح و تنقیح نگشته است. آیا به راستی با ترکیب سازی‌های بی‌مبنایی از این دست و هجمه‌های ژورنالیستی و گفتمان سازی‌های دم دستی و بی‌پایه و اساسی از این جنس، می‌توان راهی به حقیقت برد؟

شاهین قاسمی

*پی‌نوشت‌ها و منابع:

-مقوله تعبیر و ترکیب روشن‌فکری دینی از جمله مباحث چالش برانگیزی است که علاوه بر استاد اردکانی، توسط سایر اهل نظر و خبرگان این حوزه نیز مورد نقد و مذاقه قرار گرفته است.

-از جمله مبتکران این تعبیر و پیشروان این نحله -روشنفکری دینی- می‌توان به حلقه کیان و افرادی همچون عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری اشاره نمود.

-کتاب تاریخ روشن‌فکری در ایران و جهان

-روشنفکری و روشن اندیشی، علی آقاخانپور

-روشنفکری و روشن‌فکری دینی ایران در سمت حرکت، فصلنامه سیاسی-اجتماعی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش 4، بهار و تابستان 82